

معنای زندگی در مسیحیت*^۱

نوشته فیلیپ ل. کوئین**

ترجمه هدایت علوی تبار***

چکیده

نویسنده ابتدا معنا را به ارزش شناختی، غایت‌شناختی و کامل، که جمع میان دو معنای اول است، تقسیم می‌کند و سپس با تمایز نهادن میان تقلیدکنندگان از مسیح و تحسین‌کنندگان او می‌گوید زندگی گروه اول که مسیح را الگوی خود قرار می‌دهند و می‌کوشند زندگی خود را شبیه زندگی او شکل دهند، معنای غایت‌شناختی دارد، اما چون برخی از این افراد در دنیا زندگی خوبی ندارند زندگی آنان فقط در صورتی معنای ارزش‌شناختی و در نتیجه، معنای کامل خواهد داشت که حیات اخروی وجود داشته باشد. از سوی دیگر، از نظر مسیحیت تاریخ زندگی انسان تاریخ رستگاری است و مسیحیان با هماهنگ کردن خود با اهداف خدا برای رستگاری انسان می‌توانند به زندگی خود معنای غایت‌شناختی بدهند. نویسنده در پایان، این نظر نیگل را که از دیدگاه عینی زندگی انسان‌ها فاقد اهمیت و معنا است رد می‌کند و معتقد است که در مسیحیت دیدگاه عینی دیدگاه خداست و از این دیدگاه زندگی انسان‌ها مهم است، اما نباید در اهمیت آن مبالغه کرد به طوری که گویی از دیدگاه خدا بشریت مهم‌ترین چیز یا تنها چیز مهم است. همچنین مسیحیان نباید در خصوص معنای زندگی در مسیحیت مبالغه کنند و با کامل دانستن این معنا سخنان ادیان و جهان‌بینی‌های دیگر را در زمینه معنای زندگی نادیده بگیرند.

در دوران شکوفایی پوزیتیویسم منطقی، بحث فلسفی از معنای زندگی مورد تردید قرار گرفت. وقتی جوان تر بودم چند بار شنیدم دلیل این تردید این گونه بیان شد که حاملان معنا چیزهای زبانی مانند متن یا سخن هستند، اما زندگی بشری چیز زبانی نیست. از این رو نسبت دادن معنا به زندگی بشری متضمن اشتباه مقوله‌ای است. بنابراین پرسیدن از معنای زندگی بشری، پرسیدن یک شبه پرسش است.

در دورهٔ پساپوزیتیویستی و پسامدرن خود ما، این استدلال برای اینکه قانع کننده باشد ممکن است بیش از اندازه شتاب زده و مزخرف به نظر برسد. می توان با وضوح و دقت نسبتاً خوبی چند مفهوم از معنا را، که زندگی بشری می تواند داشته باشد، تعریف کرد. دو تا از چنین تعاریفی در بحث از دیدگاه‌های دینی به معنای زندگی اهمیت خاصی دارند... آنها عبارتند از:

(م) زندگی بشری معنای ارزش شناختی^۱ مثبت دارد اگر و فقط اگر (۱) ارزش ذاتی مثبت داشته باشد و (۲) برای شخصی که آن را اداره می کند روی هم رفته خوب باشد؛ و (مغ) زندگی بشری معنای غایت شناختی^۲ مثبت دارد اگر و فقط اگر (۱) اهدافی داشته باشد که شخصی که آن زندگی را دارد، آنها را غیرسطحی و دست یافتنی بداند، (۲) این اهداف ارزش مثبت داشته باشند، و (۳) زندگی همچنین شامل اعمالی باشد که به سوی دست یابی به این اهداف جهت گیری کرده باشند و با شور و شوق انجام شوند.

گرچه نمی دانم چگونه این مطلب را ثابت کنم اما فکر می کنم معنای ارزش شناختی و غایت شناختی منطقیاً انواع مستقلی از معنا هستند و بنابراین معتقدم زندگی بشری می تواند بیش از یک نوع معنا داشته باشد. به عقیده من ممکن به نظر می رسد که زندگی انسان پیش از مرگ دارای معنای ارزش شناختی مثبت و فاقد معنای غایت شناختی مثبت باشد، و یا فاقد معنای ارزش شناختی مثبت و دارای معنای غایت شناختی مثبت باشد؛ همچنین ممکن به نظر

1. axiological
2. teleological

می‌رسد که زندگی بشری فاقد هر دو نوع معنا یا دارای هر دو نوع معنا باشد. برای توضیح آخرین مورد از این امکان‌ها تعریف زیر را پیشنهاد می‌کنم:

(م‌ک) زندگی بشری دارای معنای کامل مثبت است اگر و فقط اگر هم دارای معنای ارزش‌شناختی مثبت و هم دارای معنای غایت‌شناختی مثبت باشد.

در این مقاله می‌خواهم از برخی از دیدگاه‌های مسیحی در خصوص معنای زندگی در این سه معنا بحث کنم.

به‌علاوه، گرچه خودِ زندگی بشری یک متن یا سخن نیست اما رویدادهایی که زندگی از آنها تشکیل شده است می‌توانند روایت شوند و روایت‌ها از زندگی‌های بشری چیزهای زبانی با معنا هستند. تاریخ نژاد بشر نیز دست‌کم موضوع بالقوه‌ای برای یک فراروایت^۱ زبانی با معنا است. البته همه روایت‌ها از زندگی‌های بشری آنها را واجد معنای مثبت در یکی از معانی پیش‌تر تعریف شده، نشان نمی‌دهند. برای مثال روایتی ممکن است زندگی بشری را «داستانی که ابله‌ی آن را گفته، پر از خشم و هیاهو است، هیچ معنایی ندارد»^(۲) توصیف کند، یا روایتی ممکن است زندگی بشری را فاقد معنای مثبت از سه نوع معنایی که پیش‌تر برشمردیم، نشان دهد. اما برخی از روایت‌ها زندگی‌های بشری‌ای را معرفی می‌کنند که واجد این سه نوع معنا هستند. از آنجا که مسیحیت دینی است که در آن تاریخ مهم است، روایت‌ها در حکایت‌های این دین پدیدار می‌شوند. برای مثال داستان‌های انجیل درباره زندگی عیسی، روایت‌هایی از زندگی بشری هستند که معنای خاصی برای مسیحیان دارد.

من با اتخاذ نظری که اخیراً نیکلاس وُلترستورف^(۳) ابراز کرده است، فکر می‌کنم روایت‌های انجیل «به بهترین نحو توصیف‌هایی از عیسی دانسته شده‌اند که برای آشکار کردن اینکه او واقعاً که بود و در زندگی، مرگ و رستاخیزش^(۴) واقعاً چه اتفاقی افتاد، طراحی شده‌اند.»^(۵) مانند بخشی از کتاب اخیر سایمون شاما^(۶) به نام *یقین‌های مرده درباره مرگ ژنرال جیمز ولف*^(۷) در دشت‌های آبراهام، آنچه روایت‌های انجیل در برخی جاها

اظهار می‌کنند «این نیست که امور به فلان نحو روی دادند بلکه این است که آنها، خواه روی داده باشند خواه روی نداده باشند، می‌توانستند به خوبی به آن نحو روی داده باشند.»^(۸) اهمیت توصیف عیسی، به نحوی که روایت شد، برای پیروان مسیحی او این است که این توصیف الگویی را در اختیار آنان قرار می‌دهد که روایت‌های زندگی خودشان باید، تا آنجا که شرایط اجازه می‌دهد، با آن منطبق شود. البته این نظر که زندگی مسیحیان باید شبیه زندگی عیسی باشد موضوع آشنایی در معنویت مسیحی است؛ این نظر در کتاب توماس آکمپیس^(۹) به نام تقلید از مسیح با استحکام خاصی پرورانده شده است. سورن کی‌یرکگور در کتابش به نام تمرین در مسیحیت از این نظر برحسب تقابل قابل توجهی میان تحسین کردن مسیح و تقلید کردن از مسیح بحث می‌کند.

از نظر آنتی-کلیماکوس^(۱۰)، نام مستعار نویسنده تمرین، «زندگی مسیح اینجا روی زمین الگوست؛ من و هر مسیحی باید بکوشیم تا زندگی خود را شبیه آن شکل دهیم.»^(۱۱) این درخواست سخت است زیرا شباهت باید تا آنجا که ممکن است نزدیک باشد. او به ما می‌گوید «تقلیدکننده بودن به این معناست که زندگی شما تا آنجا که برای زندگی بشری امکان دارد، شبیه زندگی او باشد.»^(۱۲) مسیحی که باید از او تقلید کرد مسیح باشکوه پس از بازگشت^(۱۳) نیست، بلکه مسیح مصلوب تاریخ بشری است. از این رو، تقلیدکننده از مسیح باید با مسیح در خواری و خفتش هماهنگ شود.

یکی از معانی این هماهنگی آمادگی برای رنج کشیدن است آنگونه که مسیح رنج کشید. آنتی-کلیماکوس می‌گوید مسیح آزادانه اراده کرد که فردی خوار باشد زیرا او «می‌خواست آنچه را که حقیقت در هر نسلی مجبور است از آن رنج بکشد و باید از آن رنج بکشد، بیان کند.»^(۱۴) بنابراین تقلیدکنندگان از مسیح باید بخواهند که رنجی شبیه رنج او را تحمل کنند. آنتی-کلیماکوس توضیح می‌دهد که این شباهت مستلزم چیست: «رنج کشیدن به شیوه‌ای شبیه رنج مسیح به معنای تحمل صبورانه رنج‌های گریزناپذیر نیست، بلکه به معنای رنج کشیدن از بدی‌های مردم است زیرا انسان به عنوان یک مسیحی یا اگر می‌خواهد مسیحی باشد اراده و تلاش می‌کند که کار خوب انجام دهد: بنابراین او می‌تواند از این رنج با دست کشیدن از اراده کردن کار خوب اجتناب کند.»^(۱۵) اما از آنجا که فرد

مسیحی حق ندارد از اراده کردن کار خوب دست بکشد، او دقیقاً به دلیل تلاش برای انجام کار خوب باید با کمال میل از بدی رنج بکشد.

هماهنگ شدن با مسیح در خواری و خفتش به معنای «متوقف شدن با امکان آزردن»^(۱۶) نیز هست. آنتی-کلیماکوس با بذله‌گویی توصیف می‌کند که چگونه انواع گوناگونی از انسان‌های محترم اگر معاصر مسیح بودند ممکن بود از او آزرده شوند. شخص خردمند و عاقل ممکن بود بگوید: «او برای آینده‌اش چه کرده است؟ هیچ. آیا شغل دائمی دارد؟ خیر. دورنماهای زندگی او چیست؟ هیچ.»^(۱۷) شخص روحانی ممکن بود او را به عنوان «یک شیاد و عوام‌فریب»^(۱۸) محکوم کند. فیلسوف ممکن بود از او به این دلیل انتقاد کند که فاقد یک نظام است و فقط دارای «معدودی کلمات قصار، چند سخن حکیمانه، و چند حکایت است، که دائماً تکرار یا مرور می‌کند و با آنها توده‌ها را اغفال می‌کند.»^(۱۹) و اشخاص دیگر ممکن بود به شیوه‌های دیگر او را مسخره کنند و ناسزا بگویند. با این حال آنتی-کلیماکوس تأکید می‌کند که هیچ کس نمی‌تواند به ایمان مسیحی کامل برسد بدون اینکه ابتدا با امکان آزردن مواجه شود. او می‌گوید «انسان از امکان آزردن، یا به آزردن رو می‌آورد یا به ایمان، اما هرگز جز از طریق امکان آزردن، به ایمان نمی‌رسد.»^(۲۰) از این رو تقلیدکنندگان از مسیح نیز می‌توانند انتظار داشته باشند که کسانی که انتخاب کرده‌اند رو به آزردن آورند نه رو به ایمان، آنان را آزاردهنده بدانند.

بنابراین تقلیدکنندگان از مسیح باید رنج کشیدن از بدی‌ها را برای تلاش در جهت انجام کار خوب پیش‌بینی کنند و انتظار داشته باشند که آزاردهنده دانسته شوند. کسانی که می‌خواهند به عنوان پیرو به مسیح بپیوندند باید از شرایطی که بر اساس آن مقام مریدی اعطا می‌شود، آگاهی واقع‌بینانه‌ای داشته باشند. از نظر آنتی-کلیماکوس آنان باید «دقیقاً به اندازه مسیح، فقیر و حقیر شوند و مورد توهین و تمسخر قرار گیرند و اگر ممکن باشد حتی کمی بیش‌تر، زیرا علاوه بر این، طرفدار چنین فرد حقیری هستند که هر شخص عاقلی از او دوری می‌کند.»^(۲۱) اگر برخی از تقلیدکنندگان از مسیح در معرض چنین رفتاری قرار نگیرند، این باید نتیجه بخت خوشی باشد که آنان نمی‌توانند توقع یا انتظارش را داشته باشند. هیچ تحسین‌کننده صرفی نمی‌خواهد با این شرایط به مسیح بپیوندد.

چه تفاوتی میان تقلید کننده و تحسین کننده صرف وجود دارد؟ آنتی-کلیماکوس می گوید: «تقلید کننده آنچه تحسین اش می کند هست یا می کوشد باشد ولی تحسین کننده خودش را شخصاً جدا نگه می دارد و آگاهانه یا ناآگاهانه در نمی یابد که آنچه تحسین می شود از او می خواهد که آنچه تحسین می شود باشد یا دست کم بکوشد باشد.»^(۲۲)

تفاوت را به آشکارترین نحو باید در واکنش های متقابل تحسین کننده و تقلید کننده به لوازم عملی و سخت مرید بودن دید. تحسین کننده صرف فقط می خواهد از آنها حمایت لفظی کند. از نظر آنتی-کلیماکوس «تحسین کننده فداکاری نمی کند، از هیچ چیز چشم نمی پوشد، از هیچ چیز دنیوی دست نمی کشد، زندگی اش را تغییر شکل نمی دهد، آنچه تحسین می شود نیست، اجازه نمی دهد زندگی اش بیان کننده آن باشد - اما با کلمات، عبارات و تضمین ها به نحو خستگی ناپذیر ارزش بسیار بالایی برای مسیحیت قائل می شود.»^(۲۳) برخلاف تحسین کننده صرف، تقلید کننده که او نیز با کلمات حقانیت مسیحیت را تأیید می کند، در جهت اطاعت از «آموزه مسیحی در خصوص اخلاق و وظیفه، و خواست مسیحیت برای عدم تعلق به دنیا، دست کشیدن از امور دنیوی، و از خودگذشتگی»^(۲۴) قاطعانه عمل می کند. آنتی-کلیماکوس به طعنه می افزاید تحسین کننده های صرف مطمئناً از تقلید کننده راستین عصبانی می شوند.

همه مسیحیان این دیدگاه کی یر کگوری افراطی را درباره لوازم مرید بودن نمی پذیرند. اما اگر زندگی مشخصاً مسیحی را نزدیک بدانیم به سخت گیرانه ترین تفسیر از مقتضیات دعوت مسیحیان به منطبق کردن روایت های زندگی شان با توصیفی از عیسی که در روایت های انجیل مندرج است، درس لازم را درباره معنای این زندگی می آموزیم. به نظر می رسد هیچ مشکلی در این فرض وجود ندارد که زندگی تقلید کننده موفق از مسیح، به معنای کی یر کگوری آن، که وقف اراده کردن کار خوب و کوشش برای انجام آن شده است، به رغم رنجی که احتمالاً دربردارد، معنای غایت شناسی مثبت دارد. اما اشکالی در این فرض وجود دارد که اگر این زندگی با مرگ جسمانی به پایان برسد، هر زندگی مانند این معنای ارزش شناختی مثبت نیز دارد، زیرا به نظر می رسد برخی از این زندگی ها برای کسانی که آنها را اداره می کنند روی هم رفته خوب نیستند. اما البته زندگی دنیوی عیسی،

که با رنج و حشتناک و مرگ خفت بار به پایان رسید، باعث بروز همین اشکال می‌شود. ولی بخشی از ایمان مسیحی سستی این است که زندگی عیسی با مرگ جسمانی به پایان نرسید، بلکه بعد از رستاخیز او ادامه پیدا کرد و تا زمانی که او با شکوه بازگردد ادامه خواهد یافت؛ از این رو این زندگی روی هم رفته برای او خوب است. مانند زندگی خود عیسی، زندگی دست کم برخی از تقلیدکنندگان موفق از مسیح، به معنای کی‌یر کگوری آن، روی هم رفته برای آنان خوب خواهد بود، فقط اگر زندگی‌شان پس از مرگ در نوعی حیات اخروی ادامه پیدا کند. بنابراین، به نظر می‌رسد که بقا پس از مرگ جسمانی لازمه تأمین معنای ارزش شناختی مثبت و از این رو معنای کامل مثبت برای زندگی همه کسانی است که روایت‌های زندگی آنان، تا آنجا که در توان بشر است، با الگو یا نمونه عرضه شده در روایت‌های انجیل از زندگی عیسی منطبق است، البته آنگونه که کی‌یر کگور مقتضیات چنین انطباقی را می‌فهمد.

مسیحیت همچنین از طریق فراروایت کیهانی تاریخ رستگاری داستانی را در خصوص سرنوشت نژاد بشر بیان می‌کند. این داستان با آفرینش انسان‌ها به صورت خدا و شبیه او^(۲۵) شروع می‌شود. تجسد، که در آن خدای پسر به طور کامل بشر می‌شود و بشریت گناهکار را آزاد می‌کند، بخشی تعیین‌کننده از داستان است. این داستان با ظهور وعده داده شده پادشاهی خدا به اوج خود می‌رسد. مسیحیان در مورد برخی پرسش‌ها درباره جزئیات تاریخ رستگاری اختلاف نظر دارند. آیا همه انسان‌ها سرانجام نجات پیدا می‌کنند؟ اگر برخی نجات پیدا نمی‌کنند، آیا خدا مقدر کرده است که آنان مطرود باشند؟ اما طرح کلی داستان، نگرانی عاشقانه خدا را برای بشریت و مشیت الهی را که این نگرانی در آن نشان داده شده است آشکار می‌کند. تأکید داستان بر آنچه خدا برای انسان‌ها انجام داده است همچنین آشکار می‌کند که آنان از دیدگاه خدا مهم هستند.

روایت تاریخ رستگاری برخی از اهداف خدا را، هم برای آحاد بشر و هم برای بشریت به طور کلی، آشکار می‌کند. از مسیحیان انتظار می‌رود، تا آنجا که شرایطشان اجازه می‌دهد، خود را با این اهداف همسو و برای پیشبرد آنها اقدام کنند. از این رو چنین اهدافی می‌توانند در زمره اهدافی باشند که معنای غایت‌شناختی مثبت به زندگی فرد مسیحی

می دهند و با این کار کمک می کنند که زندگی او معنای کامل مثبت داشته باشد. اگر دیدگاه مسیحیت در خصوص شکل نمایش بزرگ تاریخ رستگاری حتی تقریباً درست باشد می توانیم با اطمینان فرض کنیم که هر مسیحی و در واقع هر انسانی نقش بامعنایی برای ایفا کردن در این نمایش دارد.

اما چه باید بگویم درباره کسانی که از همسو کردن خود با اهداف خدا خودداری می کنند؟ مرقس ۱۴:۲۱ از عیسی نقل می کند که می گوید «زیرا پسر انسان می میرد آنگونه که برایش نوشته شده است، اما وای بر کسی که به پسر انسان خیانت می کند! برای او بهتر بود که به دنیا نیامده بود.» اگر برای یهودا^(۲۶) بهتر بود که به دنیا نیامده بود، پس زندگی او روی هم رفته برای او خوب نیست و بنابراین فاقد معنای ارزش شناختی مثبت است. این مطلب در مورد یهودا بر اساس این فرض سنتی درست است که او در حالی مرد که در رد اهداف خدا استوار بود و بنابراین تا ابد در جهنم رنج می برد. اما بر اساس فرض رستگاری عام^۱، حتی یهودا سرانجام رو به خدا می آورد، خود را با اهداف خدا همسو می کند و نجات می یابد. اگر قرار باشد چنین اتفاقی روی دهد حتی زندگی یهودا در نهایت هم معنای ارزش شناختی مثبت خواهد داشت و هم معنای غایت شناختی مثبت. در این صورت، این مطلب که برای یهودا بهتر بود به دنیا نیامده بود درست نخواهد بود.

در بحثی مهیج درباره معنای زندگی، تامس نیگل^(۲۷) استدلال می کند که از دیدگاه مستقل و عینی زندگی انسانها فاقد اهمیت یا معناست. او می گوید: «وقتی شما گویی از ارتفاع بالا، جدا از درگیری ای که با این زندگی چون زندگی شماست داری - شاید حتی جدا از یکی بودن با نژاد بشری - به کوشش هایت می نگری، ممکن است احساس همدردی خاصی با گدای بدبخت بکنی، ممکن است لذت اندکی از کامیابی هایش و نگرانی کمی در مورد ناکامی هایش احساس بکنی.»^(۲۸) اما نیگل ادامه می دهد «اگر او شکست بخورد آنقدر اهمیت نخواهد داشت، و شاید حتی اهمیت کمتری داشته باشد اگر او اصلاً وجود نداشته باشد.»^(۲۹) من فکر می کنم مسیحیان کار خوبی خواهند کرد اگر در

برابر جاذبه‌های این تصویر از دیدگاه عینی مقاومت کنند. از نظر آنان دیدگاه عینی دیدگاه یک خدای عالم مطلق و کاملاً خیر است. ایمان مسیحیان به آنان می‌گوید بشریت آنقدر برای چنین خدایی مهم است که او آزادانه انتخاب کرد که به خاطر آن تجسد پیدا کند و رنج بکشد و بمیرد.

دامی که مسیحیان لازم است از آن اجتناب کنند این فرض است که بشریت از دیدگاه خدا مهم‌ترین چیز یا تنها چیز مهم است. چنین فرض‌هایی حاکی از یک انسان‌محوری^۱ کیهانی مغرورانه هستند. نیگل ادعا می‌کند که «عام‌ترین اثر دیدگاه عینی باید نوعی فروتنی باشد یعنی تصدیق این مطلب که شما از آنچه هستی مهم‌تر نیستی، و این واقعیت که چیزی برای شما مهم است، یا اگر شما آن را انجام داده یا از آن رنج برده باشی خوب یا بد است، واقعیتی است که اهمیت کاملاً موردی دارد.»^(۳۰) مسیحیان دلایلی برای این باور دارند که آن نوع واقعیت‌هایی که نیگل ذکر می‌کند دارای اهمیتی بیش از اهمیت کاملاً موردی هستند، اما آنان باید با فروتنی تصدیق کنند که چنین واقعیت‌هایی به خوبی ممکن است اهمیت کیهانی کمتری نسبت به واقعیت‌های دیگری که خدا از آنها آگاه است داشته باشند. به عبارت دیگر، از چشم‌انداز مسیحی متعادل، واقعیت‌ها درباره آنچه انجام دادن آن یا رنج بردن از آن برای انسان‌ها خوب یا بد است، اهمیتی کیهانی دارند زیرا خدا به آنها اهمیت می‌دهد، اما مسیحیان حق ندارند تصور کنند که خدا به چنین واقعیت‌هایی بیش از هر چیز دیگری که در جهان مخلوق اتفاق می‌افتد اهمیت می‌دهد. زندگی‌های بشری و زندگی بشری به طور کلی اهمیت عینی دارند. اما در مورد اهمیت آنها نباید مبالغه کرد.

همچنین مسیحیان در مورد قطعیت معانی زندگی که از روایت‌های آنان استنتاج می‌شود نباید مبالغه کنند. روایت‌های انجیل اجازه تفسیرهای گوناگون و اغلب متعارض را می‌دهند و در طول تاریخ نیز این تفسیرها صورت گرفته است. وقتی تفسیرهای معقول در تعارض قرار می‌گیرند، اطمینان به درستی انحصاری یکی از آنها باید کاهش یابد. به علاوه، ادیان دیگر، همچون جهان‌بینی‌های غیردینی، داستان‌های معقولی درباره معانی زندگی می‌گویند.

مسیحیان در مواجهه با چالش‌های دوگانه کثرت‌انگاری درون‌مسیحی معقول و کثرت‌انگاری بین‌ادیانی معقول، باید هنگام مطرح کردن ادعاهایی درباره معانی زندگی رویکرد اعتدال معرفتی اتخاذ کنند. فکر می‌کنم می‌توان به آنان حق داد که باور کنند روایت‌های مسیحی بهترین داستان موجود درباره معانی زندگی را فراهم می‌کنند. اما معتقدم که ادعاها در خصوص فراهم کردن داستان کامل، فقط با ترس و لرز باید مطرح شوند. هنگامی که مسیحیت معانی زندگی را تأمین می‌کند، نباید آنقدر اطمینان به مسیحیان بدهد که گرایش مغرورانه‌ای پیدا کنند به اینکه داستان‌شان را جدا و بالاتر از همه دیگر منابع شناخت معانی زندگی قرار دهند.^(۳۱)

پی‌نوشت‌ها

* این مقاله ترجمه فصل دوم از کتاب زیر است:

Klemke, E. D. & Cahn, Steven. Eds. (2017). *The Meaning of Life: A Reader*. (4th Edition). New York: Oxford University Press. pp. 17-22.

* Philip L. Quinn؛ فیلیپ لورنس کوئین (۱۹۴۰-۲۰۰۴) فیلسوف و الهی‌دان آمریکایی که مدرک کارشناسی را در رشته فلسفه در سال ۱۹۶۲ از دانشگاه جرج تاون، کارشناسی ارشد را در رشته فیزیک در سال ۱۹۶۶ از دانشگاه دِلور و کارشناسی ارشد و سپس دکتری را در رشته فلسفه در سال ۱۹۶۹ از دانشگاه پیتسبرگ دریافت کرد. او پس از پایان تحصیلات به عضویت دانشگاه براون درآمد و از سال ۱۹۸۵ تا آخر عمر استاد دانشگاه نوتردام بود و در تعدادی از دانشگاه‌های آمریکا نیز به عنوان استاد میهمان تدریس کرد. کوئین در چند انجمن علمی عضو بود و در انجمن فلسفه آمریکا در طول سال‌ها عضویت سمت‌های مهمی را بر عهده داشت. پس از مرگ او این انجمن هر ساله «جایزه کوئین» را به یکی از اعضای کنونی یا سابق انجمن به پاس خدماتش به فلسفه اهدا می‌کند. از میان آثار او می‌توان به *فرمان‌های الهی و الزامات اخلاقی* (۱۹۷۸) اشاره کرد. او در این کتاب استدلال می‌کند که خودمختاری اخلاقی انسان با اطاعت محض از فرمان‌های الهی سازگار است. م.

* * * عضو هیئت علمی گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی. م.

1. From "How Christianity Secures Life's Meaning," in *the Proceedings of the 1997 Chapman University Conference on The Meaning of Life in the World Religions*, edited by Joseph Runzo and Nancy M. Martin.

این مقاله روایتی است از قسمت سوم مقاله فوق که کمی در آن بازنگری شده است

2. William Shakespeare, *Macbeth* V. v. 26-28.

۳. Nicholas Wolterstorff؛ (۱۹۳۲ -) فیلسوف و الهی‌دان آمریکایی، از تبار هلندی، که اکنون استاد بازنشسته الهیات فلسفی در دانشگاه ییل است. م.

۴. resurrection؛ اشاره است به این اعتقاد مسیحی که عیسی سه روز پس از مصلوب و کشته شدن زنده شد. م.

5. Nicholas Wolterstorff, *Divine Discourse* (Cambridge: Cambridge University Press, 1995), p. 259.

۶. Simon Schama؛ (۱۹۴۵ -) مورخ انگلیسی و استاد دانشگاه کلمبیا در نیویورک. م.

۷. General James Wolfe؛ (۱۷۵۹-۱۷۲۷) ژنرال بریتانیایی که در سال ۱۷۵۹ در دشت‌های آبراهام در کبک کانادا نیروهای فرانسوی را شکست داد و در همین جنگ کشته شد. م.

8. *Ibid.*, p. 257.

۹. Thomas a Kempis؛ (۱۴۷۱ - ۱۳۷۹/۱۳۸۰) راهب آلمانی. م.

۱۰. Anti-Climacus؛ کی‌یرکگور برخی از کتاب‌هایش را با نام‌های مستعار چاپ کرد. آخرین کتاب از این دست تمرین در مسیحیت (۱۸۵۰) است که نام مستعار آنتی-کلیماکوس را برای آن در نظر گرفت. م.

11. Soren Kierkegaard, *Practice in Christianity*, ed. Trans. Howard V. Hong and Edna H. Hong (Princeton: Princeton University Press, 1991), p. 107.

12. *Ibid.*, p. 106.

۱۳. the second coming؛ اشاره است به این اعتقاد مسیحی که عیسی در آخرالزمان شکوه‌مندانه بازخواهد گشت. م.

14. *Ibid.*, pp. 34-35.

15. *Ibid.*, p. 173.

16. *Ibid.*, p. 39.

17. *Ibid.*, p. 43.

18. *Ibid.*, p. 46.

19. *Ibid.*, p. 48.

20. *Ibid.*, p. 81.

21. *Ibid.*, p. 241.

22. *Ibid.*

23. *Ibid.*, p. 252.

24. *Ibid.*

۲۵. *in God's image and likeness*. در کتاب مقدس آمده است «و خدا گفت آدم را به صورتمان (*our image*) و موافق شبیهمان (*our likeness*) بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و حیوانات و بر تمامی زمین و همهٔ خزندگان که بر زمین می‌خزند حکومت کند. پس خدا آدم را به صورت خود آفرید» (پیدایش، باب اول، آیات ۲۶ و ۲۷). متکلمان مسیحی با استناد به این آیات می‌گویند انسان صورت خدا (*Imago Dei*) و شبیه خدا (*Similitudo Dei*) است. از نظر متکلمان کاتولیک صورت الهی انسان در جریان گناه نخستین و هبوط آدم وضوح خود را از دست داد اما از بین نرفت. ولی شباهت انسان به خدا از بین رفت و انسان فقط با غسل تعمید آن را دوباره به دست می‌آورد. در خصوص اینکه صورت الهی انسان عبارت از چیست آراء گوناگونی بیان شده است که از آن میان می‌توان به اختیار، عقل، بساطت نفس و فناپذیری نفس اشاره کرد. متکلمان پروتستان بر تأثیر مخرب هبوط در صورت الهی انسان بیش‌تر تأکید می‌کنند. کارل بارث معتقد است که گناه نخستین باعث شد تا انسان به طور کامل صورت الهی خویش را از دست بدهد اما امیل برونر نظر او را افراطی می‌داند و با تمایز نهادن میان صورت مادی (*material image*) و صورت صوری (*formal image*) می‌گوید انسان در جریان هبوط، صورت مادی خود را از دست داد ولی صورت صوری را حفظ کرد. ژان کالون نیز معتقد بود که به رغم گناه نخستین هنوز بخشی از صورت الهی در انسان باقی مانده است. عبارت آخر از آیات مذکور را به عینه در احادیث اسلامی هم می‌توان مشاهده کرد: «انَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ». برای شرح این حدیث بنگرید به:

خمینی، روح الله (۱۳۷۳) شرح چهل حدیث. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

۲۶. Judas؛ یهودای اسخریوطی یکی از دوازده حواری عیسی بود که به ازای سی سکه نقره به او خیانت کرد. او سربازان رومی را به زیتونستان جتسمانی در بیرون اورشلیم راهنمایی کرد و با بوسیدن عیسی او را به آنان شناساند. پس از مصلوب شدن عیسی خود را به دار آویخت. م.

۲۷. Thomas Nagel؛ (۱۹۳۷-) فیلسوف آمریکایی و استاد بازنشسته دانشگاه نیویورک. م.

28. Thomas Nagel, *The View from Nowhere* (New York and Oxford: Oxford University Press, 1986), p. 216.

29. *Ibid.*, p. 216.

30. *Ibid.*, p. 222.

۳۱. از بیل وین‌رایت و کیت مک‌کارتی برای نظرهای مفیدشان دربارهٔ مطالب این مقاله سپاسگزارم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی